

به شیو باران پر از طراوتِ تکرار

منبع: سایت جرس، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۲/۷/۱۷

«صداش/ به شکل حزن پریشان واقعیت بود/ و پلک هاش /مسیر نبض عناصر را/ به ما نشان داد/ و دست‌هاش / هوای صاف سخاوت را/ ورق زد / و مهربانی را/ به سمت ما کوچاند».

پانزدهم مهرماه مصادف است با سالروز تولد سهراب سپهری؛ شاعر و نقاش نامبردار معاصر که دو اثر ماندگار «هشت کتاب» و «اطاق آبی» از او منتشر شده؛ اولی مشتمل بر اشعار اوست که حد فاصل سالهای ۳۰ تا ۵۷ شمسی سروده شده؛ دومی حاوی سه دست نوشته سهراب است که به همت خواهرش، پروانه سپهری، و با ویرایش پیروز سیار، ده سال پس از وفات سپهری در سال ۶۹ شمسی انتشار یافته است. دفتر «مرگ رنگ» که اولین دفتر شعر سهراب است، متأثر از فضای اجتماعی و سیاسی آن روزگار است و در آن سیاهی و سردی و یأس موج می‌زند و می‌توان رد پای نیما و توللی را به روشنی در اشعار آن سراغ گرفت. از دفتر «زندگی خوابها» که دو سال بعد در ۳۲ منتشر شد تا سال ۵۷ شمسی که آخرین دفتر شعر سهراب به عرصه عمومی عرضه می‌شود، دیگر ردپایی از آثار و تحولات سیاسی و اجتماعی بیرونی در اشعار او به چشم نمی‌خورد. جالب است که انتشار این دو دفتر همزمان است با دو حادثه مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایران: کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب بهمن ۵۷؛ اما هیچ اشارتی بدین حوادث در این دفاتر نشده است. در مقابل، شاعر آفاق را فرو می‌نهد و سیر انفس می‌کند و قویا دلمشغول احوال باطنی خویش است و تلاطم‌ها و زیر و زبر شدن های وجودی را رصد می‌کند؛ تو گویی به آنچه پیرامونش می‌گذرد، عنایت و التفات چندانی ندارد. دفتر «ما هیچ، ما نگاه» در سال ۵۷ منتشر شد و اشعار آن متضمن انتزاعی‌ترین اشعار سهراب است؛ اشعاری که عموماً در سال‌های منتهی به انقلاب سروده شده است.

بیش از بیست سال است که با اشعار سپهری انس بسیار دارم. اولین بار دفتر «صدای پای آب» را خواندم و مجذوبش شدم و کبوتر جانم به سوی بام شعرش پرواز کرد که «بوی جنسیت پی دل بردن است». پس از آن دفاتر «مسافر»، «حجم سبز»، «شرق اندوه»، «ما هیچ، ما نگاه»... را به تفاریق در مطالعه گرفتم؛ بطوریکه اشعار او را حفظ شدم و از آن زمان تا روزگار کنونی هر از گاهی آنها را زیر لب با خود زمزمه می‌کنم. همچنین کثیری از جستارهایی که تا کنون درباره اشعار و نقاشی‌های او نوشته شده را با شوق و ولع بسیار خوانده‌ام.

نمی‌دانم چه سرّی بود که سهراب مرا در کام کشید و محبت او بر دلم نشست؛ که «مهر اول کی ز دل بیرون رود؟». آنقدر می‌دانم که دوست نازنینی که از قضای روزگار «دچار آبی دریای بیکران» شد و هیچ فکر نکرد که ما پس از او،

«برای خوردن یک سیب چقدر تنها ماندیم»، در ابتدا مرا با زیست-جهان سپهری آشنا کرد. سالهاست احساس نزدیکی عمیقی با دغدغه‌های وجودی و نحوه نگرش سهراب به جهان پیرامون می‌کنم و به اقتضای او هر جا «گل‌های نیایش» می‌روید از پی‌بوییدن و چیدن آنها روان می‌شوم. اشعارش برایم «به شیوه باران پر از طراوت تکرار» است و «به سبک درخت میان عافیت نور منتشر»؛ از اینرو آنها را بسان قند مکرر خوانده‌ام و نکات نغز و پر مغزی در آنها یافته و صید کرده‌ام. نحوه زیست سپهری نیز برایم دل‌انگیز و عبرت‌آموز است؛ سالکی که طمأنینه و سکینه و آرامش به عمق جاننش نشسته و در همه احوال با او بود؛ در زمان حال می‌زیست و در حوضچه اکنون آبتنی می‌کرد. آینه صفت بود و به زلالی جویبار و به لطافت نسیم سحری، و از قضاوت کردن درباره دیگران گریزان؛ که «بیاید از شوره زار خوب و بد برویم/ چون جویبار، آینه روان باشیم: به درخت، درخت را پاسخ دهیم/ و دو کران خود را هر لحظه بیافرینیم، هر لحظه رها سازیم». مفتون سبکبالی و بی‌جایی و بی‌تعلقی باد بود و همانگونه که باد به سروقت چنار می‌رود و در میان برگ‌ها می‌پیچد و آنها را می‌جناند، به سروقت خدا می‌رفت؛ خدایی که در این نزدیکی است و می‌توان او را «لای این شب بوها، پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب، روی قانون گیاه» سراغ گرفت. طراوت و تازگی آب و باران و «کودکی شور آب‌ها» نیز او را به وجد می‌آورد و هم‌نورد افق‌های دور می‌کرد: «لب دریا برویم/ تور در آب بیندازیم/ و بگیریم طراوت را از آب». این قرابت روحی مرا تا کنون دوبار به کاشان کشانده است. با دو تن از دوستان نزدیک و هم‌دل، دو تابستان پیاپی در نیمه دوم دهه هفتاد شمسی به «مشهد اردهال» سفر کردیم و در دل سکوت بهت‌آور و غریب کویر، شب تا به صبح بر سر مزار او «هشت کتاب» و «دیوان شمس» خواندیم: «به سراغ من اگر می‌آید/ نرم و آهسته بیاید، مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنهایی من».

خداوند را شاکرم که توفیق یافته‌ام محصول این روند و آینده‌های دراز آهنگ خود در دفاتر گوناگون «هشت کتاب» و تأمل در ایده‌ها و آموزه‌های عرفانی سهراب و مقولاتی چون «امر متعالی»، «باد و باران»، «غم»، «مرگ»، «عشق»، «تنهایی معنوی»، «فلسفه لاجوردی» و «هیجستان» را در قالب جستارهای گوناگون منتشر کنم.^۱ چنانکه در می‌یابم، می‌توان سپهری را در زمره یکی از عارفان و سالکان مدرن معرفی قلمداد کرد و از ایده‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه و تجربه‌های کبوترانه و نحوه زیست او برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی در جهان راززدایی شده کنونی بهره‌های بسیار برد.^۲

۱. نگاه کنید به مقالاتی نظیر «تطور امر متعالی در منظومه سپهری»، «مخاطب تنهای بادهای جهان»، «حجم زندگی در مرگ»، «سمت خیال دوست»، «فلسفه لاجوردی سپهری» و «هبوط در هیجستان» در لینک زیر:

http://www.begin.soroushdabagh.com/articles_f.htm

۲. این امر به تفصیل در سلسله مقالات «طرحواره ای از عرفان مدرن» به بحث گذاشته شده است. نگاه کنید به:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/183.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/191.pdf>

روشنفکری دینی معاصر در اندیشه پرداختن و ادا کردن توأمان سهم عقل و سهم دل است تا نحوه زیست خردنواز و روح افزایی را در زمانه پر تب و تاب کنونی به مخاطبان خود پیشنهاد کند. بازخوانی انتقادی میراث ستر عرفانی از سویی و مدد گرفتن از ایده ها و تجارب سالکان مدرنی چون اقبال لاهوری، علی شریعتی و سهراب سپهری و صورتبندی آنها از سوی دیگر، نقش مهم و رهگشایی در پرداختن سهم دل ایفا می کند. پلک ها را بتکانیم و «رخت ها را بکنیم»، که «آب در یک قدمی است»:

«پشت دانایی اردو بز نیم / صبح ها وقتی خورشید، در می آید متولد بشویم / هیجان ها را پرواز دهیم / روی ادراک فضا، رنگ، صدا، پنجره گل نم بز نیم / آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی» / ریه را از ابدیت پرو خالی بکنیم / روی پای تر باران به بلندی محبت برویم / در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم»